

## بخشی از علل شکست جنبش مقاومت مترقی و نقش منفی چپ تابع استالینیسیم (DKP)، در مقابله با قدرت گیری فاشیسم در آلمان دهه ی 30، ارژنگ رحیم زاده 25.05.2024

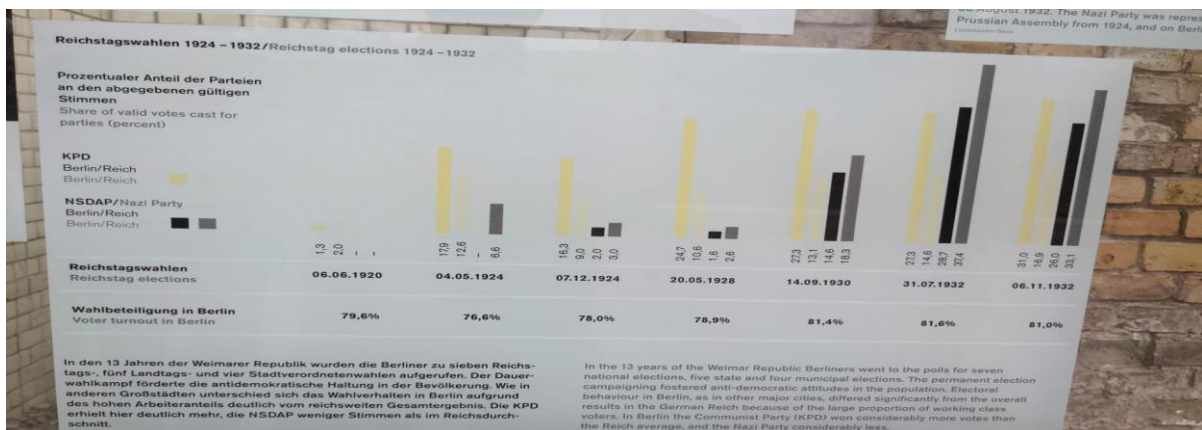
در ایالت بایرن آلمان، روستا و یا شهرک کوچکی است که یک کوچه به نام Kurt Huber نامگذاری شده است. تنها فیلسوف مبارز عضو گروه ضد فاشیستی "روزهای سفید"، که اعضای معروف آن سوفی و هانس شل هستند.

این یک نمونه کوچک از چگونگی رابطه طبقه ی حاکمه ی بعد از جنگ آلمان با شخصیت های مبارز ضد فاشیست و فرهنگ مبارزاتی مردم آلمان علیه فاشیسم است. تاریخ و بویژه تاریخ مبارزاتی مردم آلمان باید تا حد ممکن در میان توده ها فراموش می‌شد و شده است. پیشک موج جدید رشد فاشیسم بی ارتباط با "فراموشی تاریخی" بخش وسیعی از مردم نیست. مواردی چون آنا فرانک، خواهر و برادر شل استثنا هستند. سال پیش در روزنامه Die Zeit (N. 29- 6. Juli 2023) مقاله ای با عنوان "West-Östlicher Widerstand"- مبارزه غربی و شرقی، در رابطه با شهرت فیلسوف و استاد دانشگاه مبارز در کره و نه در آلمان!!، و نقش نویسنده Miok Li که دانشجوی Kurt Huber در کلاس های فلسفه اش بوده است، نوشته بود.

کارل لیبکنشت می گفت: «دشمنان مردم روی فراموشی مردم حساب باز میکنند، ما علیه این "حساب باز کردن" مبارزه میکنیم و میگوئیم: همه چیز را بیاموزید و هیچ چیز را فراموش نکنید!»

از مجموعه علل قدرت گیری نازیسم کلاسیک هیتلری یک علت بسیار مهم، همانا مواضع استالینیسیتی و گوش به فرمان مسکو دادن در انتخاب تاکتیکها و استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (بخان حزب توده ی) با نفوذ آلمان بوده است. چپ زدن هایش، حزب سوسیال دموکرات حاکم را "حزب سوسیال فاشیست" نامیدن و اکزسیون مشترک با حزب نازی- فاشیستی علیه حزب حاکم براه انداختن، سستی و پاسیفیسم در مقابله با خطر قدرتگیری "نازیسم در اپوزسیون- NSDAP"، همراه با موازی کاری سیاسی با جریانات فاشیستی علیه احزاب حاکم (شبه چنین موضعی را در سالهای معروف به پانمی کرونا، خانم سارا واگنکشت در برخورد به حزب نئوفاشیست، با فراکسیون فاشیستی AFD داشته است. بطوریکه کادرهای بالای او را به همکاری با حزب شان فرا میخواندند.) و بالطبع آماده نبودن برای یک عقب نشینی منظم و سازمانیافته، در شرایط قدرتگیری توتالیتاریسم نازیستی- فاشیستی که منجر به دستگیری بیش از 58.000 اعضا، فعالین، هواداران حزبی و سندیکایی و تلفات عظیم و یأس و ناامیدی مطلق در صفوف بخشی از مردم آلمان (آماده نبودن برای یک عقب نشینی منظم و سازمانیافته بی ارتباط با عدم شناخت علمی و ارزیابی غلط از ماهیت رژیم، دسته جات و احزاب حاکم، نیروی محرکه شان، توان سرکوب شان و سطح مبارزه ی طبقاتی جامعه نیست، مصیبتی که جنبش چپ ایران و مخالفان حکومتی نیز در دهه ی 60 بدان گرفتار شدند)، و سرانجام دفاع همه جانبه اش از استالین- هیتلر پکت در 25م ماه اوت سال 1939 در تبعید، یعنی دو روز بعد از عقد قرارداد و کوتاه زمانی قبل از تهاجم نظامی آلمان فاشیستی به لهستان (اول سپتامبر 1939) و آغاز جنگ جهان سوز جهانی دوم (یعنی شش سال بعد از قدرت گیری فاشیسم و شخم زدن توتالیتاریستی- فاشیستی جامعه آلمان در همه ی سطوح ممکنه).

حزب کمونیست آلمان بعد از شکست جنبش شورایی در سال های 1918-1919 و از دست دادن عده ی زیادی از کادر ها و اعضای جنبش کمونیستی- کارگری-سندیکایی و سرانجام قتل کارل لیبکنشت و روزالوکزامبورگ توسط دولت سوسیال دموکرات فردریش ابرت و وزیر داخلی اش نوسکه و با دخالت ارتش، از سال های 1920 تا نوامبر 1932 (آخرین رای گیری انتخابات پارلمانی و کسب مقام صدر اعظمی توسط هیتلر که منجر به پایان جمهوری وایمار میشود.) شرکت کرده بود. بررسی سیاست و تاکتیکها حزبی که بیش از 300.000 عضو (حزب بلشویک قبل از انقلاب اکتبر 24.000 دو سال بعد از انقلاب 240.000 عضو حزبی داشته است.) و شش میلیون رای دهنده و نفوذ گسترده ی توده ای و تشکیلات قوی بویژه در برلین داشته است، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.



آمار انتخاباتی در تصور بالا بدین قرار است:

تاریخ	06.06.1920	04.05.1924	07.12.1924	20.05.1928	14.09.1930	31.07.1932	06.11.1932
تعداد شرکت کنندگان	79,6%	76,6%	78,0%	78,9%	81,4%	81,6	81,0%
برلین DKP	2,0%	17,9%	16,3%	24,7%	27,3%	27,3%	31,0%
کل آلمان DKP	1,3%	12,6%	9,0%	10,6%	13,1%	14,6%	16,0%
برلین NSDAP	0	0	2,0%	1,6%	14,6%	28,7%	26,0%
کل آلمان NSDAP	0	6,6%	3,0%	2,6%	18,3%	37,04%	33,1%

علیرغم همه کاستی های ناشی از استالینیزه شدن حزب در بازه زمانی 1924-1932، این حزب موفق میشود در نوامبر 1932 در برلین 33% و در حالیکه فاشیستها در برلین 26% رأی مردم را به خود اختصاص دهد، فاشیستها در کل کشور 13,3% رأی آوردند که با حمایت همه جانبه ی انحصارات و بورژوازی بزرگ، بخش بزرگی از الیته ی سیاسی، اکثریت قریب به مطلق فلاسفه، استادان دانشگاهی، رهبران مذهبی، کانون نویسندگان، ژورنالیستها، تاریخ نگاران و... سرانجام دولت اقلیت را تشکیل میدهند.

بر خلاف برلین که با جمعیت بلنسیه بالای کارگری و سنت مبارزاتی اش عمدتاً علیه نازیسم بودند، سایر شهرها و بویژه دهقانان تا حدود زیادی دنباله رو الیته ی سیاسی-اقتصادی راست و نازیسم بودند.

در تصویر زیر هیتلر در تاریخ 13 جون 1936 در کارخانه ای در هامبورگ مشغول سخنرانی هیستریک است که در آن تنها یک کارگر از گفتن "هایل هیتلر - سلام هیتلر" خودداری میکند.



یک نمونه از پراتیک اینجهانی این حزب در "اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان - August 1939- در مورد انعقاد پیمان عدم تجاوز بین اتحاد جماهیر شوروی و آلمان" مشاهده میشود.

قرارنامه آلمان-شوروی از 23 اوت 1939، در غرب به عنوان هیتلر-استالین پکت و در شرق به عنوان ریبنتروپ-مولوتف پکت نامیده شده، به حمله هیتلر به لهستان در 1 سپتامبر 1939 و اساساً به رخ دادن جنگ جهانی دوم کمک زیادی کرد.

در سوی شوروی، این قرارداد منجر به ضمیمه شدن لهستان شرقی، کشورهای بالتیک (استونی، لتونی، لیتوانی) و بسارابیا (که امروزه بخشی از آن در اوکراین و جمهوری مولداوی واقع شده)، و نیز حمله به فنلاند شد و به همین دلیل در غرب به عنوان عمل استعماری این دو طرف تفسیر می‌شود.

انعقاد پیمان از طرف استالینیستها، استالینیستهای شرمگین ایرانی همچون فدائیان و بویژه اقلیت و مائویستها تنها به "پیمان عدم تجاوز" تنزل مییابد تا از تاکتیک تاریخی «رهبر نابغه، رفیق استالین» که گویا مانع از جنگ افروزی فاشیستی شد!!، یاد شود. در تبلیغات استالینیستی سخنی از آن بخش از پیمان که تجدید تقسیم و منطقه‌ی نفوذ در گوشه‌ای از جهان را برای هر دو کشور به همراه داشت، در میان نیست. از بخش حق اشغال شرق لهستان (عملیات نظامی شوروی بدون اعلام جنگ علیه لهستان در تاریخ 17 سپتامبر 1939 آغاز شد و به اشغال نیمه‌ی شرقی لهستان توسط ارتش "سرخ" انجامید.) و فنلاند و نفوذ و سلطه‌ی شوروی بر مناطقی از بالکان سخنی در میان نبوده است. هیچکس از خود نمیپرسد که بجای تقسیم کیک به مناطق نفوذ و سلطه و اشغال، بهتر نبود که با ارزیابی و شناخت از ماهیت و نیروی محرکه‌ی فاشیسم، با حاکمان غیر فاشیست چنین کشورهایی که علیرغم دشمنی با جنبشهای دموکراتیک و چپ درون کشور خود، خطر سگ‌های به نام فاشیسم را بر گردن خود احساس میکردند!، پیمان و جبهه‌ی همکاری بسته میشد؟ وحشتناکتر از چنین پیمانی، قتل 22 تا 25 هزار نفر از افسران، درجه‌داران، آدمیرال‌ها و رزروییستهای ارتش لهستان و دگر اندیشان لهستانی، نویسنده، پزشک، شاعر، آموزگار.... در جنگلهای "کاتین"، "کالینین"، "خارکوف" و روستای Ymok.... در تاریخ آوریل - مه 1940 به جرم و اتهام نمایندگان و مزدوران بورژوازی لهستان!! توسط "کمیساریای خلق در امور داخلی" (NKVD) تحت رهبری بریا و با تأیید استالین بود. بورژوازی جنایتکار ولیگاروس حتی از این انسانها برای جنگ علیه ارتش فاشیسم استفاده نکرد، بلکه قبل از تهاجم سراسری ارتش آلمان به شوروی (عملیات بارباروسا از 22 ژوئن 1941 آغاز شد)، این پناهندگان را به قتل رسانید. این حقیقت تلخ یکی از ابزارهای تبلیغاتی نازیستها بود، که در پوستری با علامت داس و چکش نوشته بودند: «اگر شوروی در جنگ پیروز شود، همه جا کاتین میشود.» ولی جنگلهای کاتین تنها یکی از محل‌های کشتار جمعی "اسیران و پناهندگان جنگی، دگر اندیشان لهستانی" بود که توسط ارتش نازی کشف و شناسایی شده و ابزار تبلیغاتی فاشیسم علیه استالینیسم شده بود. دادگاه نورنبرگ، استالینیستها تلاش کردند این جنایت را نازیستها نسبت دهند که موفق نمیشوند.

« بعداً اختلافات گورباچف با یلتسین، باعث شد، زوایای دیگری از ابعاد این واقعه منتشر شود. در آوریل سال ۱۹۹۰ گورباچف از نقش سازمان امنیت دولت شوروی "ان.ک.و. د" یعنی همان کمیساریای خلق در امور داخلی پرده برداشت. بوریس یلتسین هم، به دست داشتن دولت روسیه در واقعه کاتین اعتراف نمود و رسماً مسوولیت شوروی در این حادثه را پذیرفت. در ژوئن سال ۱۹۹۲؛ یلتسین، بخشی از مدارک محرمانه آرشیوهای سازمان‌های امنیتی روسیه را در اختیار دولت وقت لهستان و رئیس‌جمهور آن، لخ والسا قرار داد. از جمله نامه تواریش لاورنتی بریا [۹] به استالین در این مورد، با امضای اعضای دفتر سیاسی: مولوتف [۱۰] V. / وروشیلوف [۱۱] K. / میکویان [۱۲] /، کاگولین [۱۳] /، و، کاگانوویچ [۱۴] که همه با کشتن اسیران موافقت کرده بودند. اسنادی که تا کنون از جنایت کاتین تنظیم شده، ۴ جلد است.. "روزنامه لوموند" [۱۹] چهارشنبه ۲۸ آوریل ۲۰۱۰ از انتشار اسناد کشتار کاتین خبر داده‌است. بنا بر گزارش لوموند به دستور «دیمیتری مدودف» (رئیس‌جمهور روسیه) بخشی از اسناد سابقاً سری مربوط به کشتار کاتین (اسامی امضاکنندگان، عاملان و قربانیان) روی اینترنت قرار گرفته‌است. این اسناد که نامه «لاورنتی بریا» به استالین که در آن پیشنهاد اعدام اسرای لهستانی درج شده‌است، نقش پلیس مخفی (NKVD = کمیساریای خلق برای امور داخلی) را در قتل عام افسران و روشنفکران لهستانی، نشان می‌دهد. نامه بریا، امضای مولوتوف، وروشیلوف، کالینین، میکویان و کاگانوویچ (اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی) و بازجویانی چون کوبولف، مرکولف و باش‌توکف، را نیز دارد. در این نامه همگی با کشتن اسرا موافقت می‌کنند و استالین بر تصمیم آنها (یعنی اعدام اسیران) مهر تأیید می‌زند. امضای استالین روی صفحه اول نامه موجود است.

مضمون این نامه از این قرار است.

۵ مارس ۱۹۴۰

کمیساریای خلق اتحاد شوروی در امور داخلی

تعداد بسیاری از افسران پیشین ارتش لهستان، پرسنل پلیس، مأموران اطلاعاتی، ناسیونالیست‌ها، ضد انقلابیون، فراری‌ها و دشمنان قسم خورده و کینه‌توز نظام شوروی، در اردوگاه‌های «کمیساریای خلق برای امور داخلی» NKVD و در مناطق غربی اوکراین و بلاروس هستند. افسران ارتش و پلیس دست از تحریک بر نمی‌دارند و منتظرند آزاد شوند تا به فعالیتهای ضدانقلابی خودشان علیه نظام شوروی ادامه دهند. کمیساریای خلق برای امور داخلی (NKVD) به شورش و فعالیتهای ضدانقلابی در استانهای غربی اوکراین و بلاروس، بو برده‌است و معلوم شده، افسران سابق لهستان... در آن نقش بارزی دارند. در میان متخلفان بازداشتی تعداد قابل توجهی جاسوس و ضدانقلاب وجود دارد... (بریا در ادامه نامه تعداد اسرا و درجه نظامی آنان را شرح می‌دهد و تأکید می‌کند که زندانیان که در میان آنها کشیش، زمیندار، کارخانه دار، جاسوس، زندانبان، ژاندارم و مهاجر فراری هم دیده می‌شود، همه دشمنان خلق و اتحاد شوروی هستند و باید اعدام شوند. استالین هم موافقت می‌کند...) - منبع، ویکیدیا - کشتار کاتین

ولی حقیقت این بود که طبقه حاکمه و بورژوازی حزبی- دولتی و ناسیونالیست ولیگاروس بعد از براه انداختن عظیمترین سرکوب های داخلی و به شکست کشاندن تمام عیار خواسته ها و آرمانهای انقلاب اکتبر، قتل عام بسیاری از اعضا و کادرها و رهبران انقلاب اکتبر و همه ی اعضا و رهبران احزاب کمونیست ایران، یونان، هند و حتی آلمان در تبعید و البته تعداد بیشمار و غیر قابل تصویری از دهقانان و کارگران و پس از براه انداختن انواع موج های سرکوب و کشتار در داخل شوروی، بر سکویی قرار گرفت که در آن اشتهای خوردن کشورهای همسایه و در ابتدا ضمیمه کردن کشورهایی چون فنلاند، لیتوان، ایسلاند، لتلاند و شرق لهستان، یعنی همان کشورهایایی که در سالهای اول انقلاب اکتبر، به رهبری لنین به استقلال دست یافته بودند، را داشت.

هرمان بودزیسلاوسکی (Hermann Budzylawski 1901-1978) ژورنالیست (یهودی الاصل) آزاد روزنامه ی «Die neue Weltbühne» و «Nachtexpress» در سالهای 1924-1933، در همان زمان مینویسد:

«این معاهده توسط پیچیده ترین و حيله گرترين احمق های عصر ما بسته شده است.»

بودزیسلاوسکی میگوید: اتحاد شوروی باید غرب (انگلیس، فرانسه، امریکا ..) را ترجیح می داد، یعنی ادامه خط امنیت جمعی دهه 1930.

او ادامه میدهد: «این معاهده در تضاد با منافع پرولتاریای اروپایی است که احزاب آن "حداقل در حال حاضر" در نتیجه آن ویران شده اند.» -بودزیسلاوسکی

هیتلر که به جرم یک کودتای ناموفق در سال 1923 در زندان بود، کتاب "مبارزه ی من" (Mein Kampf) را مینویسد که در سال 1925 منتشر شده بود، مینویسد:

«امپراتوری عظیم در شرق آماده فروپاشی است و پایان حکومت یهودیان در روسیه نیز پایان روسیه به عنوان یک کشور خواهد بود. سرنوشت ما مقدر شده است که شاهد فاجعه ای باشیم که قوی ترین تأیید صحت نظریه نژادی قومی خواهد بود.»

در "اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان در مورد انعقاد پیمان عدم تجاوز بین اتحاد جماهیر شوروی و آلمان" در تاریخ 25 اوت 1939 نوشته شده است.

«به خلق های آزاد شوروی و رهبر نابغه اش، رفیق استالین، توفیقات گرمترین تبریکات ارسال می‌شود. حزب کمونیست آلمان این سیاست اختصاصی امضای یک پیمان عدم تجاوز از سوی شوروی با آلمان را به عنوان ادامه سیاست صلح شوروی و یک ابزار قدرتمند در مبارزه مردم آلمان علیه جنگ، برای حفظ صلح، برای سقوط حکومت هیتلر و برای ایجاد آلمان جدید آزاد می‌بیند.»

به این تقاضاها: خاتمه تولید جنگی، خاتمه اقتصاد خودکفا (که خودکفا بودن و وابستگی به کسی نداشتن را به معنای خود) و برنامه چهارساله تخریب کننده اقتصادی،

تغییر به اقتصاد صلح آمیز،

خاتمه قربانیان برای سلاح آرایشی وحشتناک،

بازگشت به ساعت کاری 8 ساعته،

افزایش دستمزد، توسعه ساخت و ساز مسکن،

کاهش مالیات،

خاتمه وظایف اجباری،

خاتمه اقتصاد اجباری در برابر کشاورزان،

صنعتگران دستی و صاحبان مشاغل ترتیب داده می‌شود.»

اگر کمترین شناخت و درک زنده ای از شرایط زنده و از نیروی محرکه و اهداف نازیسم که همانا اشتباهی خوردن منابع و امکانات جهان، حتی به بهای به آتش کشیدن اش ارباب جهان شدن، در میان بود،

نه منجر به رفتن استالینیست ها به پای امضای پیمان نامه ای بی اعتبار از طرف نازیسم و بویژه با چنین مضمونی میشد و نه چنین اطلاعیه ای کاذب، عوامفریبانه، مبتذل و مداحانه از طرف حزب کمونیست- استالینیست آلمان منتشر میشد.

در تمام اطلاعیه ی **25 اوت 1939** ، از سلب مالکیت میلیونها یهودی و سینتی و روما و... و فرستادن شان به کشتارگاه ها، شکنجه گاه ها و استنمارکده های فاشیستی داخاو، بوخن والد و .. (Dachau :KZsLager Buchenwald Bergen Belsen, Flossenbug, Groß-Rosen, Hinzert, Mauthausen, Neuengamme, Ravenbrück, Sachsenhausen, Niederhagen-Wewelsburg usw.) که از 22 مارس 1933 در داخل آلمان شروع شده بود و در سالهای 1940-41 برای کشتار عمومی در سلولهای گاز به آشویتس دپورت شدند، سخنی در میان نیست. ولی از مطالبات و خواسته های رفورمیستی مسخره ای چون «بازگشت به ساعت کاری 8 ساعته، افزایش دستمزد، تغییر به اقتصاد صلح آمیز، توسعه ساخت و ساز مسکن و.....» (اینها انتظار احمقانه ی تولد کبوتر صلح از لانه ی افعی نبود؟) در شرایط سلطه تمام عیار اولیگارشلی نازیستی سخن می گویند!! از خواست «سرنگونی رژیم نازی» خبری در این اطلاعیه ی بی ارزش نیست!

تو گویی که جامعه و مردم در یک شرایط عادی با دموکراتیسم پارلمانتاریستی زندگی میکنند.

برای این اپورتونیسم استالینیستی، زندگی میلیونها انسان یهودی تبار و.... مطرح نیست بلکه بند و بست های پشت پرده ی «استالین نابغه!!» با اولیگارشلی نظامی- مالی- ایدئولوژیک هیتلر جنگ افروز و جنگ طلب.

البته باید تأکید کرد که استالینیستها نیز در شوروی به نوبه خود در پاره ای از موارد موج های عدیده ی سرکوب و کشتار و تصفیه شان را با تبلیغات "آنتی سیمیتیستی" در هم می آمیختند.

اینکه امروزه در کشورهایی چون آلمان، لهستان و... مردم از کمونیسم فاصله میگیرند، بی ارتباط با تاریخی نیست که به نام کمونیسم در جوامعی پوست از سر مردم کنده شد و مردم بخش دیگر از جهان با خیانتکاریها و تبهکاری ها به نام کمونیسم روبرو شدند و نه اینکه تنها تبلیغات و دشمنی بخش دیگر دشمنان کارگران و زحمتکشان و سایر دستجات بورژوازی و طبقات ارتجاعی و انواع ایدئولوگهایش، زمینه های چنین شرایطی را ایجاد کرده اند. اینچنین است که حزبی که روزگاری شش میلیون رأی دهنده و 300.000 عضو داشت، امروزه ساق میمکد!!

نقش حزب کمونیست- استالینیست اسپانیا در جنگ داخلی اسپانیا و همچنین حزب توده در ایران!! بی شباهت به حزب کمونیست - استالینیست آلمان نبوده است.

جنایتها، خیانتها، تبهکاریها، خساراتی که رویزیونیسم و سرمایه داری حزبی- دولتی استالینیستی به کارگران و زحمتکشان شوروی و جنبش جهانی چپ، دموکرات و کمونیستی وارد آورده است، بمراتب از رویزیونیسم کائوتسکیستی، برنشتاینی، لاسالی، تروتسکیستی، انحرافات آنارشستی و سایر جریانات سنگینتر بوده است. اگرچه از لحاظ نظری بی ارتباط با آنان نیست.

جالب اینجاست که هنوز هم اکثر گروه های چپ در آلمان از جمله KPD، MLPD، **Gegen die Strömung** و همچنین انواع استالینیستهای شرمنده ی ایرانی که توتالیتاریسم استالینیستی و موج های سرکوب و کشتار اش را از زمینه های اقتصادی- ساختاری- اجتماعی- سیاسی-حقوقی -طبقاتی و.... آن جدا میکنند، بند ناف شان را از استالینیسم جدا نکرده اند.

**ضمیمه:** جا دارد که نوشته های با ارزش، آموزنده و قابل بحث زیر، در فرصتی مناسب به کمک KI و اصلاحات لازمه ادبی، برای خواننده گان اهل مطالعه ی ایرانی و بویژه فعالین چپی که از جریاناتی چون حزب توده و دنبالچه اش آسیب دیده اند، ترجمه شود.

1. Erklärung des Zentralkomitees der Kommunistischen Partei Deutschlands zum Abschluß des Nichtangriffspaktes zwischen der Sowjetunion und Deutschland – DKP
2. Die Wandlung des deutschen Kommunismus Die Stalinisierung der KPD in der Weimarer Republik - HERMANN WEBER
3. Von Rosa Luxemburg zu Walter Ulbricht Wandlungen des deutschen Kommunismus - HERMANN WEBER
4. DIE KOMMUNISTISCHE PARTEI DEUTSCHLANDS UND DER HITLER-STALIN-PAKT

ترجمه ی بخشی از نوشته ی: «از روزا لوکزامبورگ تا والتر اولبریش، تحولات حزب کمونیست آلمان- هرمان وبر»  
تبدیل حزب کمونیست آلمان به یک حزب استالینیستی و تحول کمونیسم در آلمان، پیامدهای جدی برای حزب کمونیست آلمان داشت:

ح. ک. آلمان، از یک حزب با دموکراسی داخلی به یک سازمان با انضباط و فرماندهی کاملاً متمرکز و بورکراتیک تغییر یافت.

استالینی سازی به معنای بازسازی ساختار داخلی بود و ایجاد یک حزب یکپارچه و سلسله مراتبی را نتیجه داد.

در این حزب، با استفاده از دستگاه کارگزاران (به ویژه کارکنان تمام وقت وابسته به رهبری)، مقامات عالی، اعضای حزب را کنترل می کردند. مهم ترین امر سیاست تنها بر اساس و به منظور توجیه ها، منافع و دستورالعمل های حزب کمونیست شوروی اجرا می شد.

با این تغییرات، کاراکتر و کارکرد حزب کمونیست آلمان دگرگون شد.

حزب رادیکال-مارکسیستی که رُزا لوکزامبورگ، کارل لیبکنشت بنیان گذاری کرده بودند، به یک دستگاه حزبی حامی و دنباله رو اتحاد جماهیر شوروی استالین تبدیل شد.

در نوشته قبلی – "استالینیزه شدن حزب کمونیسم آلمان، KPD در سالهای 1924-1933 جمهوری وایمار - هرمان وبر"

خلاصه کردم:

«سرانجام، نه تنها ساختار داخلی حزب کمونیست آلمان تغییر یافت، بلکه سیاست آن نیز دگرگون شد.»

کمونیسم آلمان به عنوان ادامه ی جنبش کارگری آلمان بوجود آمد و هدف سوسیالیستی اش، مبتنی و متکی بر اراده کارگران رادیکال و هواداران کمونیست بود که جامعه بدون طبقات را برپا سازند.

تبدیل و تغییر حزب کمونیست آلمان به یک حزب استالینیستی، کنترل جنبش توسط دستگاه حزبی وابسته و متکی به رهبری استالین در مسکو، این هدف را به ایدئولوژی خالص تبدیل کرد و کارکرد حزب را تغییر داد.

به جای آزادی کارگران به دست خود، اکنون به دنبال حکومت دستگاه حزبی به سبک استالین بود.

تابعیت از سیاست استالین و دفاع از آن بالا ترین اولویت را داشت. (بالاترین هدف و خواسته ی آن زمان حزب بود.)

در نهایت، تنها با تبدیل حزب کمونیست آلمان به حزب استالینیستی، سیاست اولتراچپ این حزب از سال 1929 تا 1933 که به نابودی جمهوری وایمار بسیار کمک کرد، ممکن شد.

نیروهای محرکه اصلی تغییر کمونیسم در اینجا به وضوح بیشتری نسبت به جاهای (کشورهای) دیگر قابل خواندن است، چرا که استالینی سازی حزب در کمتر از پنج سال انجام شد. «- هرمان وبر»